



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم الی يوم الدين

نکته: در مسائل فقهی بحث اعتقاد جاری نیست اما در آنجا هم اسناد و اخبار داریم. حجیت، به معنای جعل معذرت یا جعل مؤدی است در بحث فقه، اسناد، یک چیز اضافه ای است. و اما در بحث اعتقادات، وقتی به یک مطلبی ظن پیدا می شود خود ظن، کشف ذاتی دارد ولی بحث ما در این است که با حجیت، آیا چیزی اتفاق می افتد یا نه؟ والا کاشفیت در حد ظن، وجود دارد. مرحوم شیخ انصاری این مطلب را در رسائل داشتند که کاشفیت ظنی خبر یک امر واقعی است و خبر، کاشفیت در حد ظن دارد. و همچنین عدم کاشفیت به نحو قطع، این هم یک امر واقعی است ولذا ثبوت کاشفیت در حد ظن، قابل تردید نیست. درست است که خبر، به مقدار یقین، کشف واقع نمی کند، اما به مقدار ظن که کشف واقع می کند.

خلاصه جلسه قبل: بحث ما در مسئله حجیت اخبار، به لحاظ مواردی بود که مضمون خبر، یک مسئله اعتقادی باشد که دو مورد آنها بیان شد، یک مورد این بود که مضمون خبر، عنوان وجوب اعتقاد به امری باشد و چند مثال برای آن بیان شد. و از برخی روایت استفاده می شود که اقرار به برخی از امور، واجب است و اینکه مبعوث نشده یک نبی، مگر اینکه اقرار به این امور بر انبیا مأخوذ است. و مورد دوم جایی بود که مضمون خبر، حکایت از امری داشت که بر فرض علم به آن امر، اعتقاد به آن واجب بود و خبر، حاکی از آن واقعیت است. گفته شد که در هر دو مورد، مقتضای صناع و قاعده، وجوب اعتقاد است وفاقاً للمحقق الخویی و خلافاً للمحقق التبریزی.

برای مورد دوم، مسئله امامت را مثال زدیم که اگر یک خبر، حاکی از امامت شخصی باشد یا اینکه خبر، حاکی از تولد امامی باشد که با تولد او، اعتقاد به امامت او واجب است، دلیل حجیت خبر، شامل این مورد هم می شود. و به این مناسبت، یک برهان کلامی را مطرح کردیم که مضمون آن این بود: در اموری که محل ابتلا است و طبیعت آن، شیوع، اشتها و ظهور آن را برای عموم اقتضا می کند که در آنها به صورت طبیعی، علم حاصل شود، در این موارد، اعتبار، تبعی نیست و اعتبار آن ذاتی است و علم حاصل می شود. در قضیه امامت گفتیم که نصب امام، تولد امام و وجود امام، از این قبیل است.

شیاع و ارتکاز در مورد امامت امیرالمؤمنین (ع)

اجماع و اتفاقی که شیعه بر امامت امیرالمؤمنین ع دارد، این جدای از ادله نقلیه، مقتضای علم آنهاست که سینه به سینه به آنها منتقل شده است. قضیه نصب امیرالمؤمنین ع در غدیر که به صورت یک قضیه در ملا عام مطرح شده است، طبع این قضیه اقتضا می کند که، نسل اول این قضیه را برای نسل بعد (قضیه ای که یعم به الإبتلاء) نقل کنند و حصول علم برای طبقه متأخر، به سبب شیاع، قهری است و به تبع، اعتبار هم خواهد داشت.

جواب به شبهه علم اهل سنت به امامت ائمه خودشان

اینکه گفته می شد اهل سنت منکر این قضیه هستند، نهایت این است که اهل سنت می گویند، این قضیه برای ما ثابت نیست، اما نمی توانند قضیه غدیر را به قطع و جزم، نفی کنند. حتی اهل سنت می گویند قضیه غدیر، ثابت است



(نمی گویند ثابت نیست) اما اینکه به داعی نصب امامت امیرالمؤمنین ع بوده باشد، ثابت نیست. یعنی منکر دلالت حدیث غدیر هستند و می گویند دلالت حدیث برای ما ثابت نیست، شاید ولیّ به معنای دوست باشد نه به معنای متولیّ امر و امام. و گفتیم که مسئله امامت امیرالمؤمنین ع را نقض نکنید به اینکه اهل سنت هم به ائمه خودشان اعتقاد دارند. کلام این است که علم اهل سنت به این است که با خلیفه اول، بیعت شد، اما اینکه با بیعت، امامت حاصل می شود یا نه، این یک امر وجدانی نیست و باید با دلیل اثبات شود و نیاز به مقدمات دارد. لذا اهل سنت به صرف اینکه با خلفای آنها بیعتی واقع شده است، فقط امر وجدانی وقوع بیعت اثبات می شود هر چند اگر فرض شود که این بیعت اجباری و اکراهی نبوده است، اما صرف بیعت که مساوی با امامت نیست. اگر بنا باشد که بیعتی اتفاق بیافتد و حتی اختیاراً اتفاق بیافتد اما یک بیعت غیر معتبر و باطل باشد، این بیعت هیچ ارزشی ندارد. ولذا اعتقاد اهل سنت به امامت خودشان مبتنی بر وجدان و علم نیست، بلکه مبتنی بر یک امری است که نیاز به مقدمات دارد.

اما امامت امیرالمؤمنین ع مبتنی بر یک مسئله وجدانی است و آن، وقوع نصب برای آن حضرت است نصب در غدیر و غیر آن. و این وقوع نصب، همانطوری که وقوع بیعت برای خلفای اهل سنت ولو اختیاراً یک امر وجدانی بود، وقوع نصب برای امیرالمؤمنین ع هم وجدانی است.

نصب امیرالمؤمنین ع، منفک از امامت آن حضرت نیست، اما اینکه بیعت با خلفای اهل سنت، اعتبار دارد یا نه، این باید در جای خودش اثبات شود. ولذا این برهان ما بر اعتبار علم حاصل در مسائل حسی و وجدانی و ابتلائی، به مسئله اعتقاد دیگران به خلفای خودشان نقض نمی شود.

علاوه بر اینکه اگر دیده می شود که در بین اهل سنت، علم به امامت امیرالمؤمنین ع وجود ندارد، این به جهت دواعی بر اخفای امر است و خلفایی آمدند و مانع شدند که این علم در آنها سرپان پیدا کند. لذا معاویه و دیگران، مانع از نشر امر امامت و نصب امیرالمؤمنین ع به عنوان امام مسلمین شدند و با ایجاد شبهه در مضامین ادله دالّ بر امامت امیرالمؤمنین ع، مانع از این شدند که به آنها علم منتقل شود. اما با این کارشان، نتوانستند علم را از همه امت نفی کنند. لذا این مسیر علم، برای عده ای باز ماند و در شیعه این علم تداوم پیدا کرد.

پس ما علم به قضیه غدیر داریم، به همان مقداری که علم به مبعث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم داریم. علم به امامت امام علی ع داریم به همان علم وجدانی و حق یقین و عین یقین، نه فقط به امامت امیرالمؤمنین ع یقین داریم بلکه عین یقین داریم، یعنی قضیه غدیر را نه به این عنوان که فقط به آن یقین داریم بلکه آن را حس می کنیم و علم حسی به آن داریم؛ چون به همین صورت به ما منتقل شده است و از نسلی به نسل دیگر به ما منتقل شده است.

کما اینکه علم به وجود علی بن ابی طالب ع داریم، همچنین علم به امامت و نصب آن حضرت داریم و به همین نحو تولد حضرت بقیه الله عج را می دانیم؛ چون یک مسئله ای است که مورد ابتلائی همه شیعه است و هر شیعه امیرالمؤمنین ع، اعتقاد به امامت حضرت بقیه الله عج بر او واجب است. ولذا این قضیه نمی تواند به صورت طبیعی، یک قضیه غیر مشهوره قرار بگیرد و اگر وجود حضرت بقیه الله عج فرض شد، ملازم با علم به وجود آن حضرت است. ولذا ما علم داریم که آن حضرت، متولد شده است و مدعی امامت هم بود و پدر بزرگوارشان امام حسن عسگری ع امامت ایشان را بیان کرد و شیعه



در عصر امام عسگری ع و بعد از آن معتقد به امامت آن حضرت شدند و این اعتقاد قطعی و وجدانی برای شیعه در آن عصر، به نسل های بعد منتقل شد.

لذا ما الآن به همان مقداری یقین داریم که برای معاصرین امام عسگری ع یقین حاصل شده بود. این عرض ما بود و این در مسائل اعتقاد یک بیان محکمی است و در فقه، مبنای اعتبار اجماع نیز همین قرار می گیرد. ما هیچ مورد نقضی برای این که گفتیم، احساس نمی کنیم. مثلاً موردی باشد که به صورت طبیعی عام الإبتلاء باشد که طبع قضیه اقتضای اشتها را دارد و اقتضای حصول یقین برای کسانی که محل ابتلا آنها است را دارد، مثلاً چنین مورد باشد ولی علم نباشد. بلکه ممکن است در برخی جاها برخی مانع از ایجاد اشتها شوند که اینک در قضیه امامت، خواستند این کار را بکنند و در بخشی از موارد مانع ایجاد کردند.

لذا گفتیم که اهمیت قضیه امامت از غسل جمعه که کمتر نیست. اگر ما علم به عدم وجوب غسل جمعه داریم و همچنین علم به وجوب نمازهای یومیه داریم به صورت طبیعی و به جهت محل ابتلا بودن عمومی، نمی شود این علم، در مورد مسئله امامت وجود نداشته باشد؛ چون مسئله امامت حداقل به همان مقداری که نمازهای یومیه محل ابتلا است، قضیه اعتقاد به امامت، اگر بیش از آن نباشد، کمتر از آن نیست. چطور وجوب نمازهای یومیه باید به صورت طبیعی معلوم باشد ولی وجوب اعتقاد به امامت ائمه حق، بتواند معلوم نباشد؟

ایجاد مانع در شیوع و ارتکاز

فقط آنچه که می تواند تفاوت ایجاد کند، همان مانع است به همان مقداری که مانعیت ایجاد شده، و مانعیت را برای بخشی از امت ایجاد کردند، اما نمی توانند مانعیت را برای همه ایجا کنند. و لذا ما در مسائل مذهب اهل بیت ع در فقه، با اینکه شرائط تقیه وجود داشته است اما مذهب واقعی اهل بیت ع برای ما قابل دست یابی است چه در مسئله ای که تقیه داشتند و چه مسئله ای که تقیه نداشتند. چون اینطور نیست که بیست و چهار ساعته تقیه باشد تقیه در یک زمانهای بوده است نه در همه زمانها، مثلاً اگر نشد که حضرت ع امر مطلب را بیان کنند در یک وقت دیگری که تقیه نباشد مطلب را بیان می کنند. لذا در روایات داریم که در برخی از موارد حکمی را برای شخصی بیان می کردند و ثقات نقل می کردند اما دیگری می گفته که «اعطاک من جراب النوره»، یعنی این حکم واقعی نیست با اینکه می دانیم امام ع این را گفته است اما «اعطاک من جراب النوره»، یعنی این حکم تقیه ای است. در مواقع مختلف، احکام واقعی برای آنها قابل دست یابی بوده است. این برهانی که گفته شد در خیلی از مسائل اعتقادی به کار می آید و دامنه آن گسترده است. لذا در خیلی از مسائل اعتقادی، نیازی نداریم که حتماً باید در آن، روایت وجود داشته باشد. اگر روایتی هم در آن وجود نداشته باشد، بر اساس ارتکاز عام موجود شیعی، می توانیم به آن مسائل علم داشته باشیم و به آن اعتقاد داشته باشیم.

علم آور بودن شیاع و ارتکاز، به شرط التفات به آن

بله ممکن است کسی التفات به این برهان نداشته باشد و علم هم برای او حاصل نشود. مثلاً بلوغ دختر در نه سالگی است نه در سیزده سالگی، ما بر اساس التفات به این برهان می گوئیم علم به این مطلب داریم. برهان به این صورت است؛



التفات پیدا می کنیم که این امر، مورد ابتلای عام مردم است و به صورت طبیعی «لو کان لبان»، در این قضیه توجه لازم است تا علم پیدا شود و الا اگر به این برهان، توجه نشود مفید علم نخواهد بود. مثل برخی که گفته اند: ما روایت معتبره داریم که دختر در سن سیزده سالگی بالغ می شود یا اینکه به برخی ها نسبت می دهند که قائل به وجوب غسل جمعه شده اند ولی صاحب جواهر می فرماید اگر کسی قائل به وجوب غسل جمعه شود، اصلاً فقیه نیست اینچنین تعبیر تندی از صاحب جواهر، معهود ماست، چون غفلت از این برهان دارد، یعنی شیئی که مورد ابتلای عام است، ینبغی اینکه حکم در آن مشهور باشد و عدم اشتهار حکم، مساوی با بطلان حکم است. اگر وجوب غسل جمعه که مسئله محل ابتلا است، مشهور نبود، به این معناست که واقعاً غسل جمعه واجب نیست. با التفات به این قضیه، علم به عدم وجوب غسل جمعه، محقق می شود.

مسئله امامت نیز از این قبیل است، با التفات به اینکه مسئله امامت یک مسئله عام الإبتلاء است و طبع آن، مقتضی انتشار آن است و انتشار آن در یک نسل، مستلزم انتشار آن در نسل های بعد هم خواهد بود و مستلزم حصول علم برای نسلهای متأخر، خواهد بود. ولذا اگر هزاران سال از صدر اسلام هم بگذرد با توجه به این برهان، نسلهای بعد هم می توانند علم به امامت امیرالمؤمنین ع پیدا کنند و نیاز به اخبار متواتر نداشته باشند.

این یک بحث کلامی ارزشمندی است که اگر هر چه بیشتر دنبال شود، بیشتر قابل استفاده خواهد بود به عنوان دلیل و برهان، در کنار روایات متواتر دالّ بر امامت امیرالمؤمنین ع.

فرض سوم (خبر دالّ بر مضمون اعتقادی که موضوع آن مقید به علم است)

مورد سوم از موارد خبر اعتقادی این بود خبری دالّ بر مضمون اعتقادی باشد که در ادله آمده است که اعتقاد به آن بر فرض علم به آن واجب است یعنی علم در موضوع آن اخذ شده است (علی تقدیر العلم يجب الإعتقاد). فرضاً روایت این طوری است «من علم يجب أن یعتقد». اینطور نیست که موضوع وجوب اعتقاد، وجود واقعی شیء باشد و علم طریق آن باشد بلکه علم داخل در موضوع است.

در مسئله ای از این قبیل که در موضوع وجوب اعتقاد، علم اخذ شده است، اگر دالّ بر آن امر اعتقادی، خبر باشد، آیا این خبر مثل علم می ماند؟ کما اینکه اگر عالم بودیم اعتقاد واجب بود آیا اگر خبر، دالّ بر آن باشد اعتقاد واجب است یا نه؟

نظر مرحوم خوئی

مرحوم خوئی طبق مبنایی که داشتند می فرمایند در اینجا هم خبر، حجت است. مسلک ایشان این بود که شارع اماره را، علم اعتبار کرده است و گفته که همه آثار علم را بار کنید و لذا ایشان حتی در مسائل تکوینی هم فرموده: اخبار از آنها که متفرع بر علم است، طبق مسلک ما جایز است.

ایشان در مسئله تکوینیات صریحاً می فرمایند که جواز اخبار، مترتب بر علم است و لذا فرموده اند طبق مسلک مرحوم آخوند (جعل منجزیت و معذرت) اخبار جایز نیست. علم در آنجا موضوعی است و لذا ایشان می فرمایند صرف وجود واقعی شیء برای جواز اخبار، کافی نیست و علم لازم است مانند قضا، ایشان فرموده که در باب قضا، قضای به واقع، بدون



علم حرام است «رجل قضا بالحق و هو لا يعلم فهو فی النار»، موضوع جواز قضا، واقع نیست بلکه علم به واقع است، ایشان فرموده که جواز اخبار نیز از این قبیل است و موضوع جواز اخبار، علم است نه واقع.

بنابراین اخبار بدون علم جایز نیست هر چند مطابق با واقع باشد. موضوع جواز اخبار، علم است لذا مرحوم خویی فرمودند طبق مسلک مرحوم آخوند، اخبار جایز نیست؛ چون مسلک مرحوم آخوند جعل منجریّت و معذریّت است نه جعل علمیّت.

در مسائل اعتقادی هم از این قبیل است، آن مسائل اعتقادی در موضوع وجوب اعتقاد به آنها، علم اخذ شده است، چون شارع در مورد خبر جعل علمیّت کرده است، پس خبر دالّ بر یک مضمونی که اگر علم به آن داشتیم اعتقاد به آن واجب بود، با خبر دالّ بر آن قضیه، اعتقاد به آن واجب خواهد بود.

لذا اگر خبری دالّ بر رجعت باشد، رجعتی که فرضاً اگر علم به آن باشد اعتقاد به آن واجب است، در اینجا مرحوم خویی می فرمایند شارع جعل علمیّت کرده است، لذا اعتقاد به مضمون خبر واجب خواهد بود. این مطلب، تصریح مرحوم خویی است در مقام.

اینکه گفته شد، طبق مسلک مرحوم خویی بود، اما طبق مسلک مرحوم آخوند، چون جعل علمیّت نیست و حجیت به معنای منجریّت و معذریّت است و در اینجا منجریّت و معذریّت موضوع ندارد؛ چون واقع، موضوع اثر نیست، لذا طبق مسلک منجریّت و معذریّت، اعتقاد بر اساس خبر، واجب نیست.

همان بیانی که مرحوم خویی در اخبار از تکوینیات فرموده، در مسائل اعتقادی که علم در موضوع آنها اخذ شده، جاری است. در مسائل اعتقادی که موضوع آن مقید به علم شده است، جواز و وجوب اعتقاد، مبتنی بر مسلک جعل علمیّت است و بنابر مسلک منجریّت و معذریّت، اعتقاد جایز نیست و واجب نیست.

شأن اعتقاد در این فرض سوم، شأن اخبار در تکوینیات است که باید بین این دو مبنا، تفصیل داده شود.

نظر مرحوم تبریزی

البته مرحوم تبریزی در اخبار در تکوینیات هم فرموده جایز نیست با اینکه مسلک ایشان جعل علمیّت است به تبع، در مسئله مانحن فیه هم همین حرف را خواهد زد؛ چون نکته ای که در کلام مرحوم تبریزی آمده است این است که: دلیل بر اعتبار خبر، سیره است و سیره در مسائل اعتقادی، جاری نیست بعد هم فرموده در اخبار از تکوینیات هم جایز نیست. ولذا مرحوم تبریزی به دو نکته، حجیت خبر را در این مسائل انکار می کند: ۱. سیره بر اعتبار خبر، در اعتقادیات، جاری نیست ۲. سیره بر اعتبار خبر به لحاظ جواز اخبار وجود ندارد، ولذا ایشان فرموده که در مسائل تکوینی، اخبار جایز نیست. مثلاً اخبار به اینکه آسمان چند طبقه است و غیر آن. اخبار از تکوینیات جایز نیست؛ چون دلیل بر اعتبار خبر، سیره است و سیره به لحاظ جواز اخبار، اطلاقی ندارد.

کسانی که روایت می کنند، راویان اول، علم داشتند و راوی بعدی می گفت که زراره گفت، نمی گفت که امام ع فرمود. به صورت معنعن بوده که فلانی گفت که فلانی گفت که فلانی گفت که امام ع فرموده است. به این صورت اشکالی



ندارد، اما اینکه راوی بیاید بگوید امام ع فرمود، تصریح مرحوم تبریزی این است که اگر اطمینان دارد بگوید ولی اگر اطمینان ندارد، به صرف خبر ثقه و عدل، حق اخبار ندارند.

مرحوم تبریزی از دو جهت اشکال دارد: ۱. در خبر، سیره نسبت به اعتقادات قصور دارد ۲. سیره به لحاظ جواز اخبار وجود ندارد. مرحوم تبریزی قائل به جعل علمیت است اما علمیت به این مقدار و در حدّ غیر اعتقاد، نه علمیت در حدّ در مسائل اعتقادی.

نظر حضرت استاد

ما با مرحوم خویی در فرض اول و دوم، موافق بودیم و اینکه مقتضای صناعیت و اطلاق ادله حجیت خبر، جواز و وجوب اعتقاد است اما در این مورد سوم مخالف مرحوم خویی و موافق، مرحوم تبریزی هستیم. اما مخالفت ما به نکته ای که مرحوم تبریزی فرموده نیست بلکه به نکته ای دیگر است که به اجمال، آن را عرض می کنیم.

به نظر ما، حق در این مورد این است که اعتقاد واجب نیست و سرّ آن این است که ما فرض کردیم در موضوع وجوب اعتقاد، علم اخذ شده است، آن جاهایی که علم، طریقی بود (مورد اول و دوم) ما گفتیم اعتقاد واجب است ولی در جایی که در موضوع، علم اخذ شده است، در مورد خبر واحد که علم وجود ندارد و دلیلی بر جایگزینی خبر، منزله علم موضوعی نداریم، ادله حجیت خبر، نسبت به علم موضوعی و تنزیل خبر، منزله علم موضوعی، قاصر است.

مرحوم خویی می فرمودند که شارع این را علم اعتبار کرده است چون مسلک ایشان این بود که شارع جعل علمیت کرده، یعنی ادله نقلیه حکومت دارد بر ادله اخذ علم در موضوع احکام، و حکومت به این دلیل است که مثلاً گفته شده «لا تنقض» و یا «لَا عُدْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ»^۱. مرحوم تبریزی فرمودند که این دلیل قصور دارد و سیره در تنزیل خبر منزله علم، قصور دارد، سیره که دلیل لفظی نیست و دلیل لبی است و حکومت آن، معنا ندارد. حکومت از شؤون الفاظ است. مرحوم خویی که قائل به حکومت است بر اساس ادله نقلیه است که برای خبر، جعل حجیت کرده، مثلاً ادله ای که گفته خبر، علم است.

عرض ما در جای خودش این بوده که دلیل حجیت که دلیل نقلی است «الخبر علم»، ما گفتیم معنای آن حکومت بر ادله ای که علم در موضوع اخذ شده، نیست؛ چون «الخبر علم» تعبیری است از حجیت، اگر در یک جایی بفرماید «الفقاعُ خمرٌ» این می شود حکومت؛ چون غیر از آن معنا ندارد، می خواهد بگوید این، نازل منزله آن است و به تبع، حرام است. اما در قضیه «الخبر علم»، این یک تعبیری است از اینکه «الخبر حجة»، که اگر حکومتی هم در بین نباشد این مضمون، یک مضمون مفهوم و معقول است. حالا که این تعبیر، تعبیر از حجیت است، ما باید ببینیم که چه مقدار از حجیت، با این ثابت می شود؟ لذا این تعبیر، تعبیر حکومت بر ادله ای که لفظ در آن آمده، نیست و این تعبیر از حجیت است که اگر علم، در موضوع دلیلی هم اخذ نشده بود، این تعبیر گویای یک مطلبی بود.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۳۸.



ما در اصول این مطلب را مطرح کردیم و لذا نمی شود گفت که اگر جایی گفته «الخبر علم»، حتما ناظر به آن جایی است که علم در موضوع اخذ شده است. در مثل «الفقاع خمّر» یا «الطواف صلاة» ناچار هستیم بگوییم ناظر به دلیلی است که می گوید «لا صلاة الا بطهور» یا «الخمير حرام»، اما در مثل «الخبر علم» ناچار نیستیم بگوییم مضمون آن ناظر به جایی است که بگوید «أذا علمت بالرجعت فاعتقد»، چون اگر این هم نباشد «الخبر علم» یک مفهوم گویا است و به معنای این است که خبر حجت است و باید به آن عمل شود. حالا باید به چه مقدار عمل کنیم؟ حتی نسبت به قطع موضوعی هم عمل بکنیم؟ این حکومت نیست، اگر باشد، اطلاق است. و اینگونه نیست که تقدم آن بر دلیل دیگر، به ملاک حکومت باشد بلکه نهایتا اطلاق است. بعد از آن، دلیل مرحوم تبریزی می آید که اطلاق ندارد چون سیره، بیش از آن عمل خارجی اطلاق ندارد و نسبت به حکومت و توسعه در موضوع علمی که در ادله اخذ شده است، معلوم نیست.

بنابراین بر این اساس، در این فرض سوم، اعتقاد، واجب نخواهد بود. و ادله حجیت خبر، نسب به جایی که علم در موضوع اخذ شده است، قصور دارد.

فرض چهارم (در فرض علم به آن هم، وجوب اعتقاد به آن هم معلوم نیست)

مورد چهارم، جایی بود که حتی اگر علم به آن هم وجود داشته باشد، وجوب اعتقاد به آن، معلوم نیست. می تواند خبر، حاکی از امری باشد که مناسب اعتقاد است، اما وجوب اعتقاد به آن معلوم نیست حتی اگر علم به آن هم وجود داشته باشد. مثل اینکه خبری دالّ بر وجود نکیر و منکر است. لذا به صرف وجود خبر، وجوب اعتقاد معلوم نمی شود و مقتضای اصل، براءت است.

انشاء الله بحث از حجیت خبر در امور تکوینی، از جمله مسائل پزشکی را در بحث روزهای چهارشنبه دنبال می کنیم.

والحمد لله رب العالمين